

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021213**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/علائم الحقيقة و المجاز /الاستعمال/ مفاد واژۀ «ظنّ»

# دلالت واژۀ »ظنّ» بر مطلق اعتقاد

در جلسۀ سابق گفتیم به نظر می‌رسد واژۀ ظنّ به معنای اعتقاد است و ویژگی‌هایی همچون مخالف با واقع بودن، قطعی بودن یا نبودن، مستند به حجّت بودن یا نبودن، از باب تعدد دال و مدلول است پس دالّ دیگری غیر از خود کلمۀ ظن این خصوصیات را افاده می‌کند.

## دلالت استثناء و حصر بر ویژگی اعتقاد

برای مثال ظن گاهی به معنای اعتقاد باطل است. سؤال این است که باطل بودن اعتقاد از کجا فهمیده می‌شود؟ گاهی اوقات استثنایی در جمله وجود دارد که نشانگر باطل بودن اعتقاد است. وقتی ما می‌گوییم من فقط اعتقاد دارم، حصر صفت نفسانی در اعتقاد، گویا اشاره به آن است که این اعتقاد صرفاً یک صفت نفسانی است و به واقعیت سرایت پیدا نمی‌کند. این گونه استثنائات در آیات قرآنی نمونه‌های متعددی دارد. برای مثال آیۀ شریفۀ ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى اْلأَنْفُسُ﴾[[1]](#footnote-1) بیانگر آن است که اینها صرفاً از اعتقاد و باور پیروی می‌کنند نه از ماورای باور که آن واقعیت خارجی و حقیقت و واقعیت باشد. اینها تابع آن چیزهایی هستند که انفس خودشان بدان تمایل دارند. همچنین آیۀ شریفۀ ﴿إِنْ هُمْ إِلاّ يَظُنُّونَ﴾[[2]](#footnote-2)بیانگر آن است که اینها فقط یک اعتقادی دارند و واقعیت در اختیارشان نیست. همچنین آیۀ شریفۀ ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ﴾[[3]](#footnote-3).

استثنای از اعتقاد، بدان معنا است که اعتقاد بر دو گونه است یعنی آن چیزی که بدان استناد می‌کنم می‌تواند واقعیت باشد و می‌تواند صرف ظن باشد؛ در اینجا وقتی گفته می‌شود اینان فقط از اعتقاد خودشان پیروی می‌کنند، معنایش آن است که واقعیت مستند رفتار آنها نیست.

البته این مطلب بستگی به آن دارد که این استثنا به چه اعتبار بوده است؛ ممکن است استثناء به اعتبار این نکته باشد که اینان صرفاً یک اعتقاد دارند بی‌آن‌که اعتقادشان پشتوانۀ برهان و استدلال داشته باشد. برای مثال آیۀ شریفۀ ﴿إِنْ هِيَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى اْلأَنْفُسُ﴾[[4]](#footnote-4) می‌تواند ناظر به این جهت باشد که اینها هیچگونه برهان و دلیلی همراه ادعایشان ندارند، پس اعتقادشان صرف ادعاست. وقتی می‌گوییم گفتار فلان شخص، صرفاً یک ادعا است، معنایش آن است که ادعایش به واقعیت اصابت نکرده است.

## دلالت تقابل ظن با علم بر ویژگی اعتقاد

گاهی اوقات ظن در مقابل علم به کار می‌رود و این نکته سبب می‌شود بر گونۀ خاصی از اعتقاد دلالت کند. برای مثال خداوند متعال در سورۀ مبارکۀ نساء آیۀ ۱۵۷ فرموده است: ﴿ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ﴾؛ در این آیه، «إلا» استثنای منقطع است.

باید دانست کلمۀ علم به معنای اعتقاد جازم نیست، بلکه به معنای اعتقاد مطابق واقع است، بنابراین اگر کسی اعتقاد جازم دارد ولی به عقیدۀ ما این اعتقادش مطابق واقع نیست، ما نمی‌توانیم بگوییم آن شخص علم دارد؛ زمانی می‌توان گفت فلان شخص علم دارد، که اعتقادش مصیب به واقع باشد. «عَلِمَ زیدٌ» در عربی یعنی زید به این واقعیت رسیده است نه این که صرفاً اعتقاد جازم دارد. بنابراین بین معنای لغوی علم و اصطلاح منطقی آن فرق است. در دانش منطق می‌گویند علم یا تصور است یا تصدیق؛ تصدیق هم ممکن است صادق باشد و ممکن است کاذب باشد؛ پس طبق اصطلاح دانش منطق، تصدیق کاذب، از اقسام علم است ولی در لغت، چنین نیست که بتوان تصدیق کاذب را علم نامید. به لحاظ لغوی نمی‌توان گفت: «علم زیدٌ ثم تبیّن انّه خَطَأٌ» اگر زید خطا کرده است پس علم نداشته نه این که علم داشته ولی علمش به خطا رفته است. بنابراین به کار برندۀ لفظ علم، تنها در صورتی می‌تواند علم را در مورد دیگران به کار ببرد که به عقیدۀ او، اعتقادشان مطابق با واقع باشد لذا وقتی می‌گوید زید به واقعیت رسیده دیگر معنا ندارد بگوید ولی به خطا رفته است.

روشن شدن مطلب باید بدین نکته توجه داشت که ما در زمان کنونی، یک لفظ یقین داریم و یک لفظ علم. مثلاً می‌گوییم: «من دیروز یقین داشتم که زید عادل است، الآن در عدالت زید در همان دیروز شک کردم»؛ یقین در اصطلاح کنونی به معنای اعتقاد جازم است، و هر چند خود شخص معتقد احتمال عدم اصابت به واقع را نمی‌دهد ولی شخص دیگری که از خارج به او نگاه می‌کند ممکن است احتمال بدهد یقین آن شخص بر خلاف واقع بوده است. اما علم چنین نیست؛ کسی که واژۀ علم را در مورد دیگران به کار می‌برد، باید اعتقادشان را مطابق واقع بداند تا بتواند بگوید آنان علم دارند. به لحاظ لغوی «عَلِمَ زیدٌ» یعنی زید به واقع رسید لذا دیگر معنا ندارد پس از آن گفته شود ولی به واقع اصابت نکرد. بنابراین (ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ﴾[[5]](#footnote-5) بدان معناست که اینها به واقعیت نرسیدند و تنها اعتقاد خودشان را، باور خودشان را، تخیلات نفسانی خودشان را پیروی می‌کنند. ممکن است آن شخص یقین داشته باشد ولی این آیه می‌خواهد بگوید یقینش، یقین خاطئ است و با واقع مطابقت ندارد. علت اینکه در اینجا ظن به معنای اعتقاد مخالف واقع است، به جهت آن است که با «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» همراه شده است. شبیه این بیان در سورۀ جاثیه، آیۀ ۲۴: ﴿ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّ يَظُنُّونَ﴾ یا سورۀ نجم، آیۀ ۲۸: ﴿ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ نیز قابل ذکر است. آیۀ اخیر، آیه‌ای است که برای عدم حجیت ظن بدان استدلال می‌شود.

ما در بحث ادلۀ حجیت خبر واحد به این مطلب اشاره کردیم که اینجا کلمۀ ظن به معنای ظن فلسفی نیست؛ این ظن ممکن است اعتقاد جازم هم باشد ولی می‌خواهد بگوید که اینها اعتقادشان مخالف واقع است. ﴿إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاْلآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ اْلأُنْثى\* وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني‏ مِنَ الْحَقِّ شَيْئا﴾[[6]](#footnote-6) «ما لهم به من علم» به احتمال زیاد اشاره به تسمیۀ ملائکه به انثی می‌باشد. در عبارت «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ» مراد این نیست که اینها ظن منطقی دارند به اینکه ملائکه مؤنث هستند، ممکن است اعتقاد جازم داشته باشند، ولی این اعتقاد مطابق واقع نیست؛ یک اعتقاد توخالی و پوچ است.

**شاگرد:** مقصود یقین بی‌جا است؟

**استاد:** خیر؛ اعتقاد بدون حجّت و برهان، یک بحث دیگر است؛ معلوم نیست این آیه، ناظر به آن جهت باشد.

در برخی از عبارات آقای مکارم دیده‌ می‌شود ایشان ظن را گمان بی‌پایه معنا کرده است؛ ظاهرا مرادشان از گمان بی‌پایه آن است که بر یک منطق و برهان و دلیل استوار نیست. اما معلوم نیست که این ظن به این معنا باشد؛ این ظن می‌تواند به معنای اعتقاد مخالف واقع، باشد.

گفتنی است که معمول اندیشمندان برای اثبات عدم حجیت ظن، به این آیه استناد می‌کنند که ما به استدلال ایشان، اشکالات عدیده‌ای مطرح نموده‌ایم. یک اشکال این است که این ظن، به معنای اعتقاد غیر جازم در مقابل اعتقاد جازم نیست؛ این ظن می‌تواند اعتقاد جازم باشد؛ یعنی خواه ظن را به معنای اعتقاد غیر مطابق با واقع بدانیم و خواه آن را به معنای اعتقاد بدون دلیل، غیر جازم بودن در مفهوم آن نهفته نیست. پس این ظن ممکن است، اعتقاد جازم هم باشد، ولی ما می‌خواهیم بگوییم این اعتقاد جازم وقتی مطابق با واقع نیست، نمایانگر حقیقت نیست. در این زمینه توضیحاتی را ذکر خواهیم کرد. دیدگاه ما در مقابل آقای مکارم است که ظن را اعتقاد بی‌پایه و اساس معنا می‌کنند.

بدین ترتیب روشن می‌گردد این آیه اساساً ربطی به بحث حجیت ظن به اصطلاح منطقی ندارد و تصور می‌کنم اساساً به آن حیثیتی که در حجیت خبر واحد، مدّ نظر است، نظارت ندارد. معنای «ان الظن لا یغنی من الحق شیئا» آن نیست که ظن جای یقین نمی‌نشیند؛ حق به معنای یقین نیست. این آیۀ شریفه نمی‌خواهد بگوید اعتقاد غیر جازم، جای اعتقاد جازم را نمی‌گیرد، بلکه می‌خواهد بگوید اعتقاد جای واقعیت خارجی را نمی‌گیرد؛ به بیان دیگر، این آیه در مقام اجزاء است، و می‌گوید اگر شما یک اعتقادی دارید ولی واقعیت بر خلاف آن است، مجرد اینکه شما اعتقاد دارید واقعیت را عوض نمی‌کند.

در توضیح مطلب باید دانست حجیت به معنای آن است که ظن نسبت به واقع منجِّز و معذِّر است؛ برای مثال اگر ظن به وجوب نماز جمعه داشته باشید و این ظن حجت باشد، شما وظیفه دارید نماز جمعه بخوانید و از سوی دیگر اگر ظن به عدم وجوب داشته باشید و این ظن حجت باشد، وظیفه‌ای در قبال آن ندارید یعنی عقل شما را معذور می‌دارد. حجیّت ظن سبب می‌شود به سمت اتیان فعل تحریک شوید و یا از تحریک به اتیان آن بازداشته شوید. ظن به تکلیف شما را به اتیان تحریک می‌کند و ظن به عدم تکلیف، شما را از تحریک باز می‌دارد یعنی می‌گوید لازم نیست حرکت کنی چون معذور هستی.

در پی حجیّت ظن، بحث دیگری مطرح می‌شود مبنی بر آن که اگر به ظنّتان عمل کردید، و کشف خلاف شد، مجزی است یا مجزی نیست؟ ممکن است شارع مقدس به شما بگوید می‌توانید بر طبق استصحاب عمل کنید.لذا اگر وضو داشتید و در بقای آن شک کردید، می‌توانید استصحاب طهارت را جاری نموده و با آن نماز بخوانید؛ اما بحث دیگر آن است که اگر با تکیه بر این استصحاب نماز خواندید و بعد از آن کشف خلاف شد، وظیفه دارید نماز را اعاده کنید یا خیر؟ ممکن است در مرحلۀ اول قائل به حجیّت شویم ولی لازمۀ حجیّت استصحاب یا حجیّت ظن، آن نیست که پس از کشف خلاف هم مجزی باشد؛ این دو، مربوط به دو مرحلۀ مجزا هستند.

با عنایت به توضیحات ذکر شده، باید دانست اندیشمندان، اولاً ظن در آیۀ شریفه را به اعتقاد غیر جازم اختصاص داده‌اند و ثانیاً آن را به مرحلۀ حجیّت ظن ناظر دانسته‌اند یعنی گفته‌اند این آیه بیانگر عدم تعذیر و تنجیز ظن است. یعنی عقل انسان حکم نمی‌کند که شما حتماً باید بر طبق این اعتقاد غیر جازم عمل کنید به این صورت که اگر ظن به تکلیف بود حرکت کنید و اگر ظن به عدم تکلیف بود، از حرکت باز داشته شوید.

اما به نظر می‌رسد این دیدگاه صحیح نیست. این آیه ناظر به مرحلۀ اجزاء است نه مرحلۀ حجیّت. این آیه بیانگر آن است که اگر شما یک اعتقادی داشتید، و واقعیت بر خلاف اعتقاد شما بود، اعتقاد شما واقعیت را تغییر نمی‌دهد؛ اگر شما اعتقاد داشتید جهنم نیست، آخرت نیست، «إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاْلآخِرَةِ»، اگر واقعا آخرت بود، مجرد اعتقاد به عدم وجود آخرت شما را باعث نمی‌شود که از عذاب نجات پیدا کنید. و همانطور که یادآور شدیم این ظن حتی اعتقاد جازم را هم می‌گیرد؛ در اعتقاد جازم، عقل انسان کاره‌ای نیست چون جازم می‌گوید من جزم دارم. می‌گوید شما اگر اعتقاد یقینی هم دارید، اگر مطابق واقع نباشد جای واقع را نمی‌گیرد.

به بیان دیگر، این آیه در واقع یک نوع ارشاد است، به اینکه حواستان جمع باشد که بی‌جهت اعتقاد برایتان حاصل نشود، چون اعتقاد جای واقعیت را نمی‌گیرد. یعنی نمی‌توانید بگویید من اعتقاد جازم داشتم و القاطع معذور؛ شما حتی اگر اعتقاد جازم به نبود جهنم داشته باشید، سبب نمی‌شود جهنم به سبب یقین شما از بین برود. بنابراین، آیۀ شریفه، هیچ ارتباطی به بحث حجیت و عدم حجیت ظن به اصطلاح منطقی \_یعنی اعتقاد غیر جازم\_ ندارد.

پیش‌تر این نکته را متذکر شدیم که در این آیه از آن رو که ظن در مقابل علم قرار گرفته، و علم به معنای اعتقاد واقع است، می‌خواهد بگوید این اعتقاد شما علم نیست، چون علم نیست یعنی مطابق واقع نیست و جای واقع را نمی‌گیرد، ولو این اعتقاد جازم باشد.

## تذکر چند نکته

بدین مناسبت نکته‌ای دیگر را یادآور می‌شویم که در بحث بعد نیز بی‌تأثیر نیست. در منطق می‌گویند علم گاهی اوقات تصور است، گاهی اوقات تصدیق است، تصدیق آن چیزی هست که صدق و کذب در موردش مطرح است، ولی تصور صدق و کذب‌بردار نیست؛ و برای هر دو مثال‌هایی را ذکر می‌کنند. به نظر می‌رسد که در ارتباط با مقولۀ علم و دانش و امثال آن، با پدیده‌های دیگری روبرو هستیم که به راحتی در یکی از این دو قسم تصور و تصدیق نمی‌گنجد.

برای مثال پدیدۀ احتمال از همین سنخ است. وقتی می‌گویم: «من احتمال می‌دهم زید آمده باشد» این احتمال، می‌تواند احتمال ضعیف، احتمال متساوی الطرفین، و احتمال قوی باشد. حال اگر احتمال قوی می‌دهم زید بیاید این تصور است یا تصدیق است؟ آن تصدیق‌هایی که ما تصدیق می‌نامیم، معمولاً اعتقاد جازم است. لذا داخل کردن احتمال قوی در زمرۀ تصدیق، قدری با تکلف همراه است. بدین ترتیب مناسب است اموری که مربوط به حیطۀ علم و دانش و مانند آن هستند، را گسترده‌تر در نظر گرفته و با نظارت به جنبۀ تصدیقی آن مثلاً چنین گفت: من یا آمدن زید را احتمال می‌دهم؛ یا احتمال نمی‌دهم. احتمال ندادن نیز مجرد تصور نیست بلکه همراه با نوعی تصدیق است. حال اگر احتمال آمدنش را بدهیم،خود به احتمال ضعیف و متساوی الطرفین و قوی تقسیم‌پذیر است؛ احتمال قوی نیز ممکن است مع تجویز الخلاف باشد و ممکن است من دون تجویز الخلاف باشد.

بنابراین تمام این حالت‌های پنجگانه \_احتمال ندادن، احتمال ضعیف دادن، احتمال متساوی الطرفین دادن، احتمال قوی مع تجویز الخلاف دادن، و احتمال قوی بدون تجویز خلاف دادن\_ از مقوله‌ای شبیه به تصدیق است و در همان وادی قرار می‌گیرد لذا یا باید تصدیق به یک معنای گسترده‌ای ملاحظه شود و یا یک راه حل دیگری برای حل این مشکل در نظر گرفته شود.

**شاگرد:** مع عدم تجویز خلاف، دیگر احتمال نام نمی‌گیرد.

**استاد:** مقصودمان از احتمال، اعم از احتمال جازم است. در اصطلاح منطقی احتمال را اعم از احتمالی که با قطع همراه است و احتمالی که با قطع همراه نیست می‌دانند. البته این مطلب اهمیت چندانی ندارد چون به هر حال ما این پنج حالت را داریم و این پنج حالت را باید به هر شکل ممکن در تقسیمات خودمان بگنجانیم.

نکتۀ دوم آن است که گاهی، به جنبۀ احتمال ناظر نیستیم بلکه به جنبۀ یقین نداشتن و شک و تردید داشتن ناظر هستیم. شک دو حیثیت دارد، یک حیثیت اینکه به جنبۀ احتمال داشتن ناظر باشد که همان بحث قبلی بود؛ حیثیت دیگرش آن است که یقین ندارم یعنی به جنبۀ سلبی قضیه ناظر است. معمولاً وقتی گفته می‌شود شک دارم، به حیث دوم ناظر است یعنی می‌خواهد از صفت نفسانی تردید، خبر دهد؛ تردید یک صفت نفسانی در ارتباط با واقع است. این مطلب نه ذیل تصور قرار می‌گیرد و نه ذیل تصدیق چون حاکی از تردید است. آن پدیده‌هایی که در ارتباط من با واقع، شکل می‌گیرند نیز باید مد نظر باشند.

عمدۀ بحثی که در بحث مفاد ظن مطرح است، آن است که ویژگی‌هایی که برای ظن ذکر شده، آیا اساساً وجود دارد یا ندارد؟ اگر وجود دارد مستند به چه دالّی است؟ مثلاً خداوند متعال در سورۀ مبارکۀ بقره آیۀ ۲۳۰ فرموده است: ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَه﴾ُ گه به بحث محلّل اشاره دارد؛ ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ ظَنّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللّهِ﴾.

زن و شوهری که بینشان طلاق رخ داده به گونه‌ای که نیاز به محلّل دارد، پس از آن که محلّل در این بین فاصله شد، این زن و مرد دوباره می‌توانند با یکدیگر ازدواج کنند مشروط به آن که: ﴿إِنْ ظَنّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللّهِ﴾. بعضی از مفسرین، «ظنّا» را به معنای «عَلِما» معنا کردند. یعنی اگر علم دارند که حدود الهی را اقامه می‌کنند، می‌توانند مراجعه کنند؛ ولی آقای مکارم آن را به امیدواری معنا کرده‌اند. یعنی اگر امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند، حق ازدواج مجدّد دارند.

هر دوی اینها ولو به قرائن خارجیه در استعمالات وجود دارد. آیا مراد از ظن در این آیه، امید داشتن به معنای احتمال قابل توجه است؟ البته امید، لزوماً همراه با ظن اصطلاحی نیست چون همین مقدار که احتمال قابل توجه وجود داشته باشد، امید صادق است؛ لذا این ترجمه، به هیچ وجه ترجمۀ دقیق و خوبی نیست. مثلاً اگر شخصی 30 درصد احتمال بدهد پسرش برگردد، می‌تواند بگوید امید دارم پسرم برگردد. احتمال عقلائی سبب تحقق امید است بر خلاف ظن، که باید احتمال قوی باشد و مجرد احتمال عقلائی را ظن نمی‌نامند. در هیچکجا ظن به معنای مطلق امید به کار نرفته است. ظن یا اعتقاد قطعی است یا غیر قطعی؛ ولی قطعاً مطلق امید نیست.

با عبور از این بحث‌ها که ظن نمی‌تواند به معنای مطلق امید باشد، نکتۀ دیگری که وجود دارد آن است که در این آیۀ شریفه، اگر ظن به معنای اعتقاد جازم یا اعتقاد غیر جازم باشد، آثار فقهی مهمی دارد. اگر لااقل جواز تکلیفی ازدواج مجدد، مشروط به یقین به اقامۀ حدود الهی باشد، طبیعتاً ظن به اقامه کافی نخواهد بود. این مطلب نیازمند دقت است.

ما این آیه را در زمرۀ مواردی که ظن به معنای علم است قرار داده بودیم ولی تذکر نیز دادیم که نه به معنای اطمینان به آن است که ظن به معنای علم است. ما مواردی را که لا اقل بعضی از مفسران ظن را به معنای علم گرفتند، ذکر نموده بودیم. در برخی از این موارد، به کار رفتن ظن در معنای علم \_ولو به ضمیمۀ قرائن خارجیه و از باب تعدد دال و مدلول\_ روشن و قطعی است؛ ولی در برخی دیگر از موارد همچون آیۀ مزبور چندان روشن نیست و اظهار نظر در مورد آن نیازمند دقت است. تطبیق این بحث بر مورد، نیازمند توجه به یک سری ریزه‌کاری است که بدون آن مطلب به‌درستی روشن نمی‌شود.

ادامۀ بحث را به جلسۀ آینده موکول می‌کنیم.

1. النجم : 23 [↑](#footnote-ref-1)
2. الجاثية : 24 [↑](#footnote-ref-2)
3. الأنعام : 116 [↑](#footnote-ref-3)
4. النجم : 23 [↑](#footnote-ref-4)
5. النساء: ۱۵۷ [↑](#footnote-ref-5)
6. النجم: 27 و 28 [↑](#footnote-ref-6)